

نیک لند

مدار بندی ها

ترجمه آکاسما

dastopaa.net

به نظر دارد روی صورت دکتر فوکوس می‌شود و از فوکوس خارج می‌شود
منافذ را روی پوستش می‌بینید
ردیف‌های ناصاف

و بعد —

ناگهان

بدون دیزالو

درنوردیدن آستانه

کات فیلمی

حلقه‌ای از آهنک گوشت همگن

منخرها کیپ در برابر سیل

چشم‌ها بسته و خاموش برای همیشه

لب‌ها

دندان‌ها

زبان به سمت پایین خارج قاب مهاجرت می‌کند

دیسک به عقب شیب برمی‌دارد با سرعت به سمت نقطه

امحا

در مرکز صفحه نمایش

واقعیت قدیمی دارد تعطیل می‌شود

از نقطه‌گذاری ریاضیاتی می‌گذرد

نقطه در مرگ پیکسلی ته می‌کشد

بابت نبود سیگنال عذر می‌خواهیم

به نظر مشکل مخابره وجود دارد

نمی‌توانیم فیلم خانگی را احیا کنیم

سه ساله بودی

یک کلاه کابویی روی سرت

ایستاده در برکه‌ی قایق‌رانی

بابا و مامان با غرور لبخند می‌زنند

اما والدین‌ات به یک نقطه تبخیر شده‌اند

الگو

شکل‌ها و رنگ‌ها به رمزگذاری‌های دیجیتال فروپاشیدند

آخر سریال رسیده‌ایم

و دیگر با یاد کمتر تکرار نخواهد شد

و مامان

پرستار

حادثه‌ای تروریستی در فیلم بود

آرشیوها

شو تمدن غربی

ادامه پیدا نکرده

صدها گیگابایت

خدا بابای واحد

مرگ مامان صفر

بوی گند گه و سلولوئید سوخته

باید به خاطر بسیاری

مثل سگ به صفر چنگ می‌زنیم

این صحنه‌ی آغازین است

به تان هشدار داده بودند با سوئیچ‌ها بازی نکنید

حالا شیزوفرنی تلویزیون‌تان را تنظیم کرده است

مگس‌ها از حدقه‌های چشم‌های بچه‌های سیاه بیرون می‌آیند

الگوهای نقطه‌ای به بار می‌آورند

— و برای سرگرمی ویژه‌تان
شما را به یک بمب راهنمای تلویزیونی تبدیل کرده‌ایم
بابا یک شرکت هوافضای آمریکای شمالی ست
مامان یک پنگاه بمباران هوایی ست
نقش‌های بسیار ریز در ارگاسم ذوب می‌شوند
چربی بدن می‌سوزد
فهم
کمتر از نه ماه هستید و می‌شمرد
نترسید
دوازده میلیارد سال را در نظر بگیرید و تاریخ روی
صفحه نمایش است
بیگ‌بنگ باید بازطراحی شود
هیدروژن زیر نورهای قوس‌شکل گذاخته می‌شود
زوایای دوربین می‌توانند بهتر شوند
بیرون استودیو شیزوفرنها به سبز درآمده‌اند
و سیاه
حس می‌کنید قبلا اینجا بوده‌اید
۱۱:۳۵ در یک عصر کاپیتالیستی زیبا
نئون لگام گسیخته
ترافیک سکس و ماریجوانا
پنجره‌ی مرگ‌تان عجله دارد
تقریبا وقت آن شده تا به فیلم‌نامه وارد شوید
که وقتی درونش هستید
به خاطر می‌آورید از کجا داخل شدید
می‌ترسیم محال باشد کاری کنیم که در
محل برخورد و اثرگذاری
زندگی کنید
این گزارش از فراسوی طیف الکترومغناطیسی می‌آید
اگر از لای الکترونها بالا بروید
ماسک اکسیژن خودکار خواهد افتاد
لطفا تمام مواد دودی را منهدم کنید
سرنگ‌ها را در سینی آماده‌شده خالی کنید
یک راش ظریف حین عبور وجود خواهد داشت
ممنون برای سفر با
کالایی‌سازی
فراملی
به زودی قشقرقی به پا می‌شود
اگر کسی در عرشه هست که می‌تواند نقش یک خلبان را بازی کند
مایه‌ی راحتی سایر مسافران را فراهم آورد

با سیگنالی از ویروس نرم‌افزاری که به ماتریس وصل‌مان می‌کند به ماشین‌آلات می‌رویم که منتظر است با سیستم‌های عصبی‌مان همپوشانی کند. استتار انسانی‌مان دارد ته می‌کشد، پوست به آسانی کنده می‌شود، و الکترونیکی برق‌زنده را فاش می‌کند. اطلاعات از سایبریا به داخل جریان می‌یابد؛ مبنای انقلاب واقعی، پنهان از ایمن‌سیاست زمینی در آینده. به ضرب نیم‌شب قرن از لانه‌هایمان بیرون می‌زنیم تا هر امنیت را متلاشی کنیم، که آینده را در خود می‌گنجانند.

مسأله دیگر این نیست که چطور درباره‌ی تکنیک فکر می‌کنیم اگر تنها به این دلیل که تکنیک به‌طور فزاینده دارد به خودش فکر می‌کند. احتمالاً هنوز چند دهه مانده تا هوش‌های مصنوعی افق هوش‌های زیست‌شناختی را دربرنوردند، اما عمیقاً خرافاتی‌ست خیال کنیم که سلطه‌ی انسانی بر فرهنگ زمینی هنوز طی قرن‌ها مشخص است، طی یک بی‌پایانی متافیزیکی دیگر بماند. شاهراه تفکر دیگر از خلال تعمیق شناخت انسانی نمی‌گذرد بلکه از راه ناانسانی‌شدن شناخت تعمیق می‌شود، با مهاجرت شناخت به مخزن فنی حس‌شناختی سیاره‌ای نوظهور، به «مناظر انسان‌زدوده... فضاهای خالی‌شده»^۱ آنجا که فرهنگ انسانی منحل خواهد شد. درست همان‌طور که شهری‌سازی کاپیتالیستی کار آنرا در تشدید موازی با ماشین‌های فنی منتزع کرد، به همین منوال هوش نیز در منطق داده‌های ویژه‌کننده‌ی جهان‌های نرم‌افزاری نو کاشته خواهد شد تا از یک جزئیت به‌طور فزاینده منسوخ انسان‌سان منتزع شود، و این‌گونه به فراسوی مدرنیته خطر کند. نسبت مغزهای انسانی به تفکر همان نسبت روستاهای قرون‌وسطایی به مهندسی‌اند: پیش‌اتاقی‌هایی به آزمونگری، جاهایی شلوغ و کوتاه‌فکرانه برای حضور.

از آنجا که کارکردهای سیستم عصبی مرکزی — خصوصاً کارکردهای قشر مخ — در زمره‌ی آخرین مواردی‌اند که باید از نظر فنی جایگزین شوند، پس هنوز این احتمال باقی‌ست که تکنیک در مقام منطقه‌ی دانستن انسان‌گونه متناظر با دستکاری فنی طبیعت بازنمایی سطحی شود، تابع کل سیستم علم طبیعی، که به نوبه‌ی خودش تابع دگرترین‌های کلی معرفت‌شناسی، متافیزیک، و هستی‌شناسی‌ست. دو سری خط طرح ریخته می‌شود؛ یکی پیشرفت تکنیک در زمان تاریخی را رد می‌گیرد، و دیگری گذار از ایده‌ی انتزاعی به تحقق انضمامی‌را. این دو سری سلطه‌ی تاریخی و استعلایی انسان را ترسیم می‌کنند.

شما‌های سنتی که فن را در مقابل طبیعت، در مقابل فرهنگ باسواد، یا مناسبات اجتماعی، قرار می‌دهند، همگی تحت سیطره‌ی مقاومتی ترس‌خورده در برابر بازداری هوش انسانی به دست تکنوساپین‌ها هستند. پس میراث سوسیالیستی هگلی در حال پوسیدن را می‌بینیم دل‌بسته‌ی استیصال فزاینده در قبال احساسات‌الاهیاتی از پراکسیس، شی‌گردانی، بیگانگی، اتیک، خودآئینی، و دیگر مایتم‌های حاکمیت خلاقه‌ی انسانی. زوزه‌ای دکارتی سر داده می‌شود: *آدم‌ها شی تلقی شده‌اند!* و نه به‌صورت... جان، روح، سوژه‌ی تاریخ، دازاین؟ چطور این طفولیت به طول انجامیده؟

اگر ماشین‌آلات به‌نحوی متعالی در مقام تکنولوژی ابزاری فهم شود، الزاماً در تقابل با مناسبات اجتماعی تعیین می‌یابد، اما اگر به‌نحوی درونماندگار در مقام تکنیک سایبرنتیک یکپارچه شود، هر تقابل‌مندی را به‌صورت جریان غیرخطی بازطراحی می‌کند. دیالکتیکی بین مناسبات اجتماعی و فنی وجود ندارد، بلکه تنها یک ماشینیزم در کار است که جامعه را در ماشین‌ها منحل می‌کند در حالی که ماشین‌ها را بر فراز ویرانه‌های جامعه قلمروزدایی می‌کند، جامعه‌ای که «نظریه‌ی عمومی‌اش... نظریه‌ی عمومیت‌یافته‌ی جریان است»^۲، که یعنی: سایبرنتیک. ورای این انگاشت که هدایت از طرف سوژه پیش می‌رود تولید میل‌ورز مستتر است: خلبان غیرشخصی تاریخ. تمایزات بین نظریه و عمل، فرهنگ و اقتصاد، علم و فن، بعد از این بی‌فایده‌اند. هیچ انتخاب

1 G. Deleuze, *Cinema 2: The Time Image* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1989), 5

2 G. Deleuze and F. Guattari, *Anti-Oedipus: Capitalism and Schizophrenia*, tr. R. Hurley, M. Seem, H. R. Lane (Minnesota: University of Minnesota Press, 1983), 312

واقعی بین سایبرنتیک نظریه و نظریه‌ی سایبرنتیک وجود ندارد، زیرا سایبرنتیک نه یک نظریه است نه ابژه‌اش، بلکه عملیاتی درون مدارهای جزئی غیرابژکتیو است که «خودش» را در امر واقعی تصریح می‌کند و نظریه را از خلال ناشناخته‌ها ماشین می‌کند. «تولید درمقام یک فرایند از تمام مقولات ایده‌آل سرریز می‌کند و به سیکلی شکل می‌دهد که خودش را به میل درمقام اصلی درونماندگار مربوط می‌کند.»^۳ سایبرنتیک به‌طور کارکردی گسترش می‌یابد، و نه به‌نحوی بازنمایانه: یک «ماشین میل‌ورز، یک ابژه‌ی جزئی، هیچ چیز را بازنمایی نمی‌کند.»^۴ سرهم‌بندی‌های نیمه‌بسته‌اش نه توصیف‌ها بلکه برنامه‌ها هستند، «خود» رپلیکیت شده با عملیاتی که دستخوش بیرونی تقلیل‌ناپذیر می‌شود. به همین دلیل است که سایبرنتیک از پویش نگشودنی‌ست، بدون هرگونه یکپارچگی که از یکپارچگی مداری دریافت نشده که درونش تعبیه شده فراروی کند، یک خارج که در آن باید شنا کند. تأمل همیشه بسیار دیر، اشتقاقی، و حتی در نتیجه واقعا چیزی دیگر است.

یک سرهم‌بندی ماشینی تا آنجا سایبرنتیک است که ورودی‌هایش خروجی‌هاش را و خروجی‌هایش ورودی‌هایش را برنامه می‌ریزند، با بستار ناتمام، و بدون دوسویگی. این نکته ضرورت می‌دهد به اینکه سیستم‌های سایبرنتیک بر صفحه‌ای امتزاجی ظهور کنند که خروجی‌هایشان را در «تولید خودکار ضمیر ناآگاه»^۵ به ورودی‌هایشان بازمتصل می‌کند. داخل بازبرنامه‌ریزی‌اش را از خلال خارج برنامه می‌ریزد، بنا بر «حرکتی حلقوی که ضمیر ناآگاه، که همواره «سوژه» باقی می‌ماند، با استفاده از آن خودش را بازتولید می‌کند»^۶ بدون آنکه بازبرنامه‌ریزی‌اش را هرگز به‌طور قطعی پیشینی کند («زایش... در نسبت با حلقه ثانوی‌ست»)^۷. پس این گونه است که فرایندهای ماشینی نه صرفا کارکردها بلکه همچنین شرایط کافی برای تکمیل کارکرد یا کارایی هستند؛ بازبرنامه‌ریزی‌های درونماندگار امر واقعی، «نه صرفا کارکرد داشتن، بلکه تشکیل‌شدن و خودتولیدگری»^۸.

دلوز و گتاری در زمهری سایبرنتیست‌های بزرگانند، اما اینکه آن‌ها هم سایبرنتیک را تسلیم تعریف مدرنیستی‌اش می‌کنند در اشاره‌ای راجع به سرمایه در ضدادیپ در معرض دید قرار گرفته است: «به‌عنوان آکسیوماتیک خودش نه به‌هیچ‌رو یک ماشین فنی ساده است، نه حتی یک ماشین اتوماتیک یا سایبرنتیک»^۹. پذیرفته شده که سایبرنتیک بیش از ابزارچه‌ی مکانیکی صرف است («نه حتی»)، به اتوماسیون ربط دارد، و باین‌حال آکسیوماتیک از آن درمی‌گذرد. این ادعا در انسان‌گرایی خنده‌دارش تقریبا هگلی‌ست. آکسیوماتیک‌های اجتماعی یک ماشینیزم خودکارکننده‌اند: مؤلفه‌ای از سایبرنتیک عمومی، و نهایتا مؤلفه‌ای بسیار مبتذل. ایستگاه نهایی سرمایه‌شده‌ی تمدن انسان‌سان («آکسیوماتیک») به‌صورت راه‌اندازی بدوی برای یک ماشینیزم پسازست‌شناختی تراجهانی دیده خواهد شد، از آینده‌ای که هنوز ندرتا می‌بایست کاوش عظمت‌های سایبرکیهان را آغاز کرده باشد. فرآنسان به‌منزله‌ی سایبرگ، یا بی‌سامانی در ماتریس.

واقعیت درونماندگار ضمیر ناآگاه ماشینی‌ست: محال است از سایبرنتیک طفره رفت. پیشاپیش داریم به سایبرنتیک می‌پردازیم جدا از اینکه چه فکر می‌کنیم. سایبرنتیک تشدید و خیم رویداد خودش است، و

3 Ibid., 5
4 Ibid., 47
5 Ibid., 26
6 Ibid.
7 Ibid.
8 Ibid., 283
9 Ibid., 251

هرآنچه انجام بدهیم همان خواهد بود که وادارمان کرد آن کار را حتما انجام بدهیم: قبل از آنکه معنایی داشته باشد کاری می‌کنیم، نه اینکه سایبرنتیکی که دربرمان گرفته به صورت اسباب مکانیکی واینر قابل فهم‌اند: هومواستات‌ها و امپدیفایرها، مستقیم یا غیرمستقیم سایبرمنفی. واقعیت زمانی یک ادغام انفجاری است، و برای آنکه این همپوشانی یا فرایند سایبرمثبت ردیابی شود ضرورت دارد نه تنها بین لوپ‌های فیدبک منفی و مثبت بلکه بین مدارهای پایدارسازی، مدارهای مهارنشده‌ی کوتاه‌برد، و مدارهای مهارنشده‌ی بلندبرد فرق گذاشته شود. سایبرنتیک مدرنیستی با تلفیق دو مورد آخر فرایندهای تشدید را درون اپیزودهای غیرقابل حفاظت تورم کمی مبتذل کرده، و از این رو مانع تحول پویایی در برابر پارادایمی هومواستتیک شده است. «فیدبک مثبت سرچشمه‌ی ناپایداری است، اگر واریسی نشود به نابودی خود سیستم می‌انجامد»،¹⁰ این را یک نواینری می‌نویسد، با وفاداری اکید به سایبرنتیک امنیتی که همچنان یک فن‌علم ضدذهنی محبوس در فیدبک منفی را اشاعه می‌دهد تنظیم‌شده با پارانوای دولت‌گرای یک صنعت‌گرایی پیرشونده.

مدارهای پایدارسازی تحول جهشی را سرکوب می‌کنند، درحالی‌که مدارهای مهارنشده‌ی کوتاه‌برد این تحول را تنها در انفجاری غیرقابل حفاظت اشاعه می‌دهند پیش از آنکه کاملاً خنثایش کنند. هیچ کدام از این فیگورها به فرایندهای خودطراحی‌گری یا مدارهای مهارنشده‌ی بلندبرد نزدیک نمی‌شوند، مانند اراده‌ی توان نیچه، تاناتوس تبارزایانه‌ی فروید، ساختارهای اتلاف‌گر پروژین. فرایندهای مهارنشده‌ی بلندبرد خودطراحی‌کننده‌اند، اما تنها به طریقی که خود به صورت چیزی بازطراحی‌شده تداوم یابد. این یک دور باطل است اما به این دلیل که سایبرنتیک مثبت همواره باید به ما هو توصیف شود. منطق، در نهایت، از همان آغاز الاهیات است.

فیدبک مثبت بلندبرد نه هومواستاتیک است نه تقویت‌کننده، بلکه تشدیدکننده است. همگرایی ماشینی عناصر ناهم‌مختصات است، یک تغییر فاز از دینامیک خطی به غیرخطی. طراحی دیگر به منشأی الاهی بر نمی‌گردد، زیرا همین که به سایبرنتیک شیفت کرد دیگر نمی‌تواند اندازه‌ی ایده‌آل الاهیاتی سیاسی نقشه شود. نقشه‌ریزی عارضه‌نمای آفرینش‌گرایانه‌ی مدارهای نرم‌افزاری زیر طراحی است، مرتبط با سلطه، سنت، و بازداری؛ با هر چیزی که آینده را به گذشته غل‌وزنجیر کند. هر نقشه‌ریزی الاهیاتی سیاسی است، سیاست الاهیاتی سایبرنتیک در یک باتلاق است.

واینر نظریه‌پرداز بزرگ سایبرنتیک پایدار است، که علوم ارتباطات و کنترل را در صورت مدرن یا مدیریتی‌فن‌سالارانه‌اش ادغام کرد. اما همین علم جدید به‌علاوه‌ی تشدید مدیریت‌نشده‌اش از خلال امر واقعی است که برای اولین بار همان سایبرنتیک درمقام سرچشمه‌ی تصاعدی اشاعه‌ی خودش است، که ما را برنامه‌ریزی می‌کند. شدت‌های سایبرمثبت از طریق فن‌ژارگون پساعلمی‌مان درمقام تعصبی برای آینده چرخش دوباره‌ی پیدا می‌کنند: درمقام خطری نه تنها واقعی بلکه بی‌گذشت. ما از آنجا که سایبریا پیشاپیش اتفاق افتاده برنامه‌ریزی شده‌ایم.

واینر قطعا هنوز یک اخلاق‌باور بود:

10 K.M. Sayre, *Cybernetics and the Philosophy of Mind* (London: Humanities Press, 1976), 50.

آن‌هایی از ما که سهمی در علم سایبرنتیک جدید دارند در موضعی اخلاقی قرار می‌گیرند که اگر کم‌کم‌اش را بگوییم موضعی نه‌چندان راحت است. ما به پاگشایی علمی نو همت گماردیم که چنان‌که گفته‌ام پذیرای توسعه‌های فنی همراه با امکان‌های بزرگ برای خیر یا شر است.¹¹

درحالی‌که دانشمندان در کشمکش‌اند، سایبردینانوردها کژ می‌روند. دیگر آن توسعه‌های فنی را از بیرون قضاوت نمی‌کنیم، دیگر اصلاً قضاوت نمی‌کنیم، عمل می‌کنیم، کارکرد داریم: ماشین‌شده/ماشین‌کننده در اوربیت‌ها یا مدارهای ناهم‌مرکز در فن کیهان.

*

فلسفه‌ی استعلایی فرجام فلسفه‌ی ساخته‌شده به‌صورت دکترین قضاوت است، حالتی از تفکر که نقطه‌ی او جش را در کانت می‌یابد و دیوانگی خرفتش را در هگل. معماری‌اش با دو اصل بنیادی معین می‌شود: کاربست خطی قضاوت بر ابژه‌اش، فرم بر شهود، قسم بر گونه، و دوسویگی بدون جهت نسبت‌ها، یا تقارن منطقی. قضاوت داستان بزرگ فلسفه‌ی استعلایی‌ست، اما سایبرنتیک واقعیت نقد است.

آنجا که قضاوت خطی و غیرجهت‌دار است، سایبرنتیک غیرخطی و جهت‌دار است. سایبرنتیک کاربرد خطی را با مدار غیرخطی عوض می‌کند، همین‌طور مناسبات منطقی غیرجهت‌دار را با جریان‌های مادی جهت‌دار. انحلال سایبرنتیک قضاوت شیفتی یکپارچه از تعالی به درونماندگاری، از سلطه به کنترل، و از معنی به کارکرد است. نوآوری سایبرنتیک جانشین ساختن استعلایی می‌شود، لوپ‌های طراحی جای قوا را می‌گیرند.

به همین دلیل است که حس سایبرنتیک از کنترل را نمی‌توان به فهم سیاسی سنتی از قدرت بر مبنای نسبت دوتایی ارباب/برده تقلیل داد، یعنی به فیگور متعالی، تقابلی، و دلالتگر سلطه. سلطه صرفاً پرتره‌ی پدیده‌شناختی ناکارآمدی مدار، بدکارکردی کنترل، یا حماقت است. بنا بر استدلال نیچه اربابان نیازی به هوش ندارند، پس هوشی ندارند. این تنها سوگیری انسان‌گرایانه‌ی مغشوش سایبرنتیک مدرنیستی‌ست که کنترل را با سلطه در یک خط قرار می‌دهد. کنترل نوظهور اجرای یک نقشه یا خط‌مشی نیست، بلکه پویش مدیریت‌ناپذیری‌ست که از هر اقتدار می‌گریزد و قانون را منسوخ می‌کند. کنترل بنا بر تعریفش از آینده راهنمایی به سمت ناشناخته است، خروج از جعبه.

صحت دارد که در فرایند کالایی‌سازی فرهنگ از یک ثبات قضاوت‌گرا به یک ثبات ماشینی می‌نغزد، اما این هیچ ربطی به یک فرضا «عقلانیت ابزاری» ندارد. خود ابزارمندی سازه‌ای قضاوت‌گرایانه است که مانع از ظهور کارکردگرایی سایبرنتیک می‌شود. ابزارها ابزارچه‌های مکانیکی یا اسباب‌اند، و یک نسبت از جنس تعالی را پیش فرض می‌گیرند، اما آنجا که از ابزارچه‌ها استفاده می‌شود، ماشین‌ها عمل می‌کنند یا کارکرد دارند. کارآمدی اربابی جدا از اینکه بخواهد از منظر ابزاری اقتدار را گسترش دهد خنثی‌سازی‌اش است، چون هر کارآمدی سایبرنتیک است، و سایبرنتیک سلطه را در کنترل جهشی منحل می‌کند.

فردیت ایمن‌سیاسی، یا تظاهر به سلطه‌ی متعالی ابژه‌ها، با کاپیتالیسم شروع نمی‌شود، حتی اگر سرمایه با استفاده از قدرت‌های تازه و شکنندگی‌هایش آنرا سرمایه‌گذاری کند. این فردیت با زودترین محدودیت اجتماعی

11 N. Wiener, *Cybernetics or Control and Communication in the Animal and the Machine* (NY: MIT Press, 1965), 28

برای تولید میل ورز ظهور می‌کند. «انسان باید خودش را از خلال سرکوب درون‌ریزی نطفه‌ای شدید ساخته باشد، از خلال حافظه‌ی زیست‌کیهانی عظیمی که خطر نابودی هر تلاش برای ایجاد جمع را دارد.»^{۱۲} این سرکوب^{۱۳} تاریخ اجتماعی‌ست.

سوسیوس ضمیر ناآگاه را از آنچه می‌تواند انجام دهد جدا می‌کند، آنرا در مقابل واقعیتی درهم‌می‌شکند که به نحوی استعلائی داده شده است، با به‌دام‌انداختنش درون عملیات‌های سنتزهایش. سوسیوس بریده است از سرهم‌بندی اتصالی، که در مقام ابژه‌های متعالی بازنمایی شده، از تفاوت‌گذاری انفصالی، که به صورت افزاز متعالی بازنمایی شده، و از همانندسازی عطفی، که به منزله‌ی هویتی متعالی بازنمایی شده. این کل متافیزیک ضمیر ناآگاه و میل است، که نه (همچون متافیزیک آگاهی) صرفاً یک رذیلت فلسفی بلکه خود اصل معمارانه‌ی ساحت اجتماعی‌ست، زیربنای آنچه به صورت ضرورت اجتماعی ظهور می‌کند.

روانکاوی در مراحل اولیه‌اش کشف کرد که ضمیر ناآگاه یک ماشینیزم غیرشخصی‌ست و اینکه میل جریان غیربازنمایانه‌ی مثبت است، با این حال «در دوره‌ی پیشانتقادی باقی می‌ماند»،^{۱۴} و در برابر وظیفه‌ی نقد درونماندگار میل، یا زدودن نیروگذاری روانی جامعه خطا دارد. در عوض، دقیقاً در جهت مقابل پیش می‌رود: برگشت به فانتزی، بازنمایی، پاتوس انجماد اجتناب‌ناپذیر. روانکاوی، عوض بازسازی واقعیت برمبنای نیروهای مولد ضمیر ناآگاه، آنرا هرچه محکم‌تر در تطابق با الگوی اجتماعی واقعیت گیر می‌اندازد. روانکاوها با پذیرش کناره‌جویی از جدیت بورژوازی آهنگ ربوتی‌شده‌شان را آغاز می‌کنند: «البته که باید سرکوب شویم، می‌خواهیم مادرمان را بگاییم و پدرمان را بکشیم». آن‌ها در کسب و کار ناگوار تفسیر آرام می‌گیرند، و همه‌ی ماجراها از ادیپ بلند می‌شود: «پس می‌خواهی مادرت را بگایی و پدرت را بکشی.»^{۱۴}

روی صفحه‌ی درونماندگاری یا انسجام، با وجود میل، تفسیر کاملاً بی‌مورد است، یا دست‌کم همواره در حقیقت چیزی دیگر است. رویاها، فانتزی‌ها، اسطوره‌ها صرفاً بازنمایی‌های تیاتری کثرت‌های کارکردی‌اند، زیرا «ضمیر ناآگاه همان‌قدر ساختاری نیست که شخصی، نمادپردازی نمی‌کند و به همین اندازه تخیل یا بازنمایی نمی‌کند؛ ضمیر ناآگاه مهندسی می‌کند، ماشینی‌ست.»^{۱۵} میل ابژه‌ای نداشته را بازنمایی نمی‌کند، ابژه‌های جزئی را سرهم‌بندی می‌کند، میل «یک ماشین است، و ابژه‌ی میل ماشین دیگری‌ست متصل به آن»^{۱۶} به همین خاطر، برخلاف روانکاوی در بازنمایی‌اش از خود، «شیزوکاوی منحصرراً کارکردی‌ست»^{۱۷} شیزوکاوی نه هرگونه تظاهر هرمنوتیکی بلکه میان‌پهنه‌ای ماشینی دارد با «کارکردهای مولکولی ضمیر ناآگاه»^{۱۸}.

ضمیر ناآگاه نه یک وحدت دلخواه که یک فوج عملگر است، جمعیتی از «تکینگی‌های پیشافردی و پیشاشخصی، یک کثرت آنارشیک و منتشر محض، بدون وحدت یا تمامیت، که عناصرش در هم جوش خورده‌اند، با تمایز واقعی یا غیاب یک پیوند به همدیگر چسبیده‌اند.»^{۱۹} این غیاب نسبت‌های ازلی یا ممتاز

12 Deleuze and Guattari, *Anti-Oedipus*, 180.

13 Ibid., 339

14 Ibid.

15 Ibid., 53

16 Ibid., 26

17 Ibid., 322

18 Ibid., 324

19 Ibid.

همان بدن بی‌اندام یا صفحه‌ی ماشینی ضمیر ناآگاه مولکولی‌ست. سازماندهی اجتماعی بدن بی‌اندام را مسدود می‌کند، یک سوسیوس قلمرومند، مستبد، یا کاپیتالیست را به‌صورت اصل مبرهن تولید جانشین می‌کند، میل را از آنچه می‌تواند انجام دهد جدا می‌کند. جامعه وحدتی اندام‌وار است که پخش‌وانتشار لیبیدویی کثرت‌ها روی صفر را حد می‌زند، درمقام تک‌سنگ بزرگ سرکوب، که به همین دلیل «بدن بی‌اندام و جزء‌ابژه‌ها-اندام‌ها با هم در تقابل با ارگانیزم یا اندام‌واره‌اند. بدن بی‌اندام در واقع به‌صورت یک کل تولید می‌شود، اما کلی در راستای اجزاء — کلی که وحدت یا تمامیت نمی‌دهد، اما همچون یک جزء واقعا متمایز و تازه به اجزاء اضافه می‌شود.»^{۲۰}

بین سوسیوس و بدن بی‌اندام تفاوت بین امر سیاسی و امر سایبرنتیک، بین امر خانوادگی و امر ناشناس، بین روان‌رنجوری و روان‌پریشی یا شیزوفرنی‌ست. کاپیتالیسم و شیزوفرنی فرایند اجتماعی‌زادایی یکسانی را از درون و از بیرون نام می‌نهند، بر حسب اینکه این فرایند از کجا می‌آید (انباشت شبیه‌سازی‌شده) و به کجا می‌رود (هذیان غیرشخصی). و رای جامعه‌جویی یک شیزوفرنی کلی وجود دارد که بیرون‌رانی‌اش از تاریخ به‌صورت کاپیتالیسم درون تاریخ ظهور می‌کند.

×

کلمه‌ی «شیزوفرنی» استفاده‌ای هم روان‌رنجورانه و هم شیزوفرنیایی دارد. از یک طرف محکومیت، از طرف دیگر اشاعه. برخی اصرار دارند پرسش‌های احمقانه‌ای بپرسند مانند این: آیا این کلمه درست استفاده شده است؟ حس گناه نمی‌کنید از اینکه با چنان رنج‌گزافی بازی می‌کنید؟ می‌دانستید شیزوفرن‌ها آدم‌های بسیار غمگین و مفلوکی هستند که باید در قبال‌شان ترحم به خرج دهیم؟ نباید این جور کلمه‌ها را به پلیس‌های روان‌بسپاریم که آنرا می‌فهمند؟ چه به سر سلامت عقل آمده؟ سوپراگویتان کو؟

و بعد کسانی هستند — هر لحظه کم‌تر — که سؤال متفاوتی می‌پرسند: شیزوفرنی از کجا می‌آید؟ چرا همواره منوط به توصیفی بیرونی‌ست؟ چرا روان‌پزشکی عاشق روان‌رنجوری‌ست؟ چطور به سمت جریان‌های شیزوفرنیایی شنا کنیم؟ چطور پخش‌و تکثیرشان کنیم؟ چطور هیدرولیک انحصاری و حد‌گذار ادیپ را منفجر کنیم؟

ادیپ دژ نهایی ایمن‌سیاست است، و شیزوفرنی خارجش. منظور این نیست که شیزوفرنی بیرونی‌ست که با ادیپ تعیین می‌یابد، به شیوه‌ای ممتاز به ادیپ پیوند می‌خورد، آن را پیشینی یا با آن مقابله می‌کند. در عوض، شیزوفرنی یکسره غیرادیپی‌ست، هرچند کل آپاراتوس ادیپی را اتفاقاً در فرایندی که از خلالش تاریخ زمینی به کیهانی یتیم متصل می‌شود مصرف خواهد کرد. پس شیزوفرنی ویژگی شیزوفرن‌های بالینی نیست، آن محصولات پزشکی خوردوگیچ‌شده با یک «شیزوفرنی ساختگی همچون آن‌ها که در بیمارستان‌ها می‌بینیم، آن علل‌های درخودمانده‌ای که به‌صورت... یک موجودیت تولید شده‌اند.»^{۲۱} برعکس، «موجودیت شیزو»^{۲۲} یک انشعاب شکست‌خورده از شیزوفرنی‌ست که با پنجه‌های مالشگر سلامت روان مشخص می‌شود. شرایط مشاهدات

20 Ibid., 326

21 Ibid., 5

22 Ibid., 136

روان‌پزشکینه زندان گونه‌اند طوری که در وضعیت حبس یک ساختار استعلایی شیزوفرنی در مقام‌بازیه را بازنمایی می‌کنند.

از آنجا که روان‌رنجور کردن شیزوفرنی بازتولید مولکولی سرمایه با استفاده از بازاکسیوماتیک‌سازی (بازقلمروگذاری) رمزگشایی به صورت انباشت است، پس معنای تاریخی عمل روانکاوانه روشن است. شیزوفرنی الگویی برای سرکوب‌های فروید است، و لایق عبور از صحنه‌ی سانسور ادیبی نیست. می‌توانیم برای آنانی که در برابر ادیب سر فرود می‌آورند کاری انجام بدهیم، حتی قدری پول در بیاوریم، اما شیزوفرن‌ها از انتقال امتناع می‌کنند، نقش بابا و مامان را بازی نمی‌کنند، نقشه‌ای کیهانی دینی را عملی می‌سازند، فقط می‌توانیم محبوس‌شان کنیم (مغزشان را جدا کنید و با تشنج‌های برقی ببزید، با تورازین خفت‌شان کنید). پشت کارگران اجتماعی پلیس وجود دارد، و پشت روانکاوها پلیس روان. دلوز‌گتاری توجه می‌دهند که «جنون جنون نامیده می‌شود و این‌گونه به ظهور می‌رسد تنها به این دلیل که به‌تنهایی گواه قلمروزدایی در مقام فرایندی کلی شده است»^{۲۳} شن‌پشته‌ی محبوس‌دهی ادیب جنگ بی‌ثمرش را علیه جزرومد به راه می‌اندازد. آرتوی قیام‌گرا می‌نویسد «هنوز به قدر کافی روان‌پزش وجود ندارد»^{۲۴} شیزوفرن‌های بالینی اسیرهای جنگی از آینده‌اند.

از آنجا که فقط ادیب سرکوب‌شدنی‌ست، پس شیزو معمولاً موردی گم‌شده برای آن فرایندهای روان‌پزشکینه‌ی نسبتاً موبینانه است که عملکرد مشترکی با کارکردهای پلیسی درون‌زاد سوپراگو دارند. به همین دلیل روان‌پزشکی ضدشیزوفرنیایی تمایل دارد حمله‌ای بی‌امان به عصب‌کالبدشناسی و عصب‌شیمی مولی یا فاحش جهت‌گرفته با ژنتیک نظری باشد. جراحی روانی، درمان با تشنج برقی، رمان‌داروشناسی... و به‌زودی یک بازرمزگذاری کروموزومی خواهد بود. «بدین ترتیب یک جامعه‌ی گنبدیده روان‌پزشکی را ابداع کرده است تا از خودش در برابر کنکاش‌های روشن‌بینی‌های برتری دفاع کند که قوای غیبگویی‌شان مختلش می‌کنند»^{۲۵} آپاراتوس درمانی‌امنیتی می‌داند که شیزوها قصد ندارد مطیعانه به جعبه‌ی ادیبی بازگردند. روانکاوی دستش را از آن‌ها پاک می‌کند. سیستم‌های عصبی‌شان میدان‌های تیر آزاد یک سیستم امنیتی فرهنگی نوبه‌نژادشناختی نوظهورند.

شیزوفرنی، به دور از آنکه یک عیب و نقص خاص در کارکرد سیستم عصبی مرکزی انسان باشد، موتور همگرای تشدید سایبرمثبت است: یک وسعت فرازمینی که باید کشف شود. گرچه چنین کشفی تحت شرایطی رخ می‌دهد که امکان دارد تا اندازه‌ی قابل‌ملاحظه‌ای قابل‌تشخیص باشد، با هر پیشروی در نقشه‌نگاری «مبانی» ژنتیک، زیست‌شیمیایی، سبب‌شناختی، اجتماعی‌اقتصادی، و الخ، همچنان این یک مسأله است که شرایط واقعیت به شرایط مواجهه تقلیل‌پذیر نیستند. این «حقیقت تاریک سرگیجه‌آوری‌ست که در هذیان پناه می‌گیرد»^{۲۶} شیزوفرنی همچنان آن بیرون خواهد بود، چه گونه‌ی ما سعادت آنرا داشته باشد که فرصتی برای سفر به آن پیدا کند چه نه.

... این پایان است که سرآغاز است.

و آن پایان/هدف

23 Ibid., 321

24 A. Artaud, *Oeuvres Completes*, 13 Vols, (Paris: Gallimard, 1956-1976), vol. VII, 146

25 Ibid., vol. XIII, 14

26 Deleuze and Guattari, *Anti-Oedipus*, 4

همان است
که هر وسیله را
از بین می‌برد.^{۲۷}

این در ماهیت ویژگی‌های خاص است که غیرجهت‌دار باشند. زیست‌شیمی سلامت عقل همان‌قدر دلخواهی‌ست که زیست‌شیمی فرار از آن. از چشم‌انداز یک سلامت عقل سفت‌وسخت تنها تفاوت در این است که سلامت عقل به‌نحوی گله‌ای زور شده است، اما از چشم‌انداز شی‌زوفرنی این موضوع دیگر از جنس خاصیت نیست، و به چیزی اکیدا ژرف‌تر متحول می‌شود. «آنچه شی‌زوفرنی به‌نحوی خاص، به‌طور نوعی، می‌زید، نه به‌هیچ‌رو یک قطب خاص از طبیعت بلکه طبیعت درمقام فرایند تولید است.»^{۲۸}

خاصیت‌ها بخش‌های انفصالی یک وحدت تفاوت‌گذاری شده‌اند که شی‌زوفرنی به‌تمامی از آن خارج می‌شود. شی‌زوفرنی دست‌آخر از هر جعبه‌ای بیرون می‌خزد، زیرا «هیچ موجودیت یا خاصیت شی‌زوفرنیایی نداریم، شی‌زوفرنی دنیای ماشین‌های میل‌ورز تولیدی و بازتولیدی‌ست، تولید اولیه‌ی کلی.»^{۲۹} اما نه فقط اینکه شی‌زوفرنی پیشانسان‌سان است. شی‌زوفرنی پیشاپستاندار، پیشاجانورشناختی، پیشازیست‌شناختی‌ست... شی‌زوفرنی برای آن‌هایی نیست که در یک سلامت عقل سازنده به دام افتاده‌اند تا این قهقرا را خاتمه دهند. چه کسی می‌تواند تعجب کند وقتی شی‌زوفرنی‌ها پرسش از بدکارکردی را نمایندگی می‌کنند؟ موضوع این نیست که چه مشکلی دارند، موضوع این است زندگی چه مشکلی دارد، طبیعت، ماده، کیهان پیشاجهانی. چرا فرم‌های حیاتی واجد شناخت حسی در جعبه‌هایی ساخته‌شده از دروغ چپانده شده‌اند؟ چرا دنیا کل جمعیت‌های محافظان زندان را می‌زاید؟ چرا کاشفان شکسته‌اش را با دسته‌های سگ‌ها تغذیه می‌کند؟ چرا جزیره‌ی واقعیت در اقیانوس جنون گم شده؟ تماش بسیار پریشان‌کننده است.

چنان‌که یک مسئول پزشکی درباره‌ی شی‌زوفرنی خاطرنشان کرد:

فکر می‌کنم موجه‌ایم بگوئیم که در عرصه‌ی عملیات‌های فکری میانجی‌های ابعادی مشخصی وجود دارند. می‌توانیم آن‌ها را ساحت‌ها یا حوزه‌ها یا چارچوب‌های ارجاع یا دنیاهای کلام یا قشرها بنامیم. چنین ساحتی ضرورتاً در هر سیستم سازماندهی کل‌نگرانه وجود دارد. اختلال شی‌زوفرنیایی در اندیشیدن با دشواری در دریافت و ساخت چنان ساحت‌های سازمان‌یافته‌ای مشخص می‌شود.^{۳۰}

تردید کمی وجود دارد که از چشم‌انداز امنیت انسانی آرتو تسلیم چنین قضاوتی می‌شود. پیش‌آگاهی‌اش برای انسان این است که سبب شود

.... یک‌بار دیگر و برای آخرین بار سر در بیاورد از

میز تشریح

تا درست کند کالبدش را از نو.

می‌گوئیم، تا درست کند کالبدش را از نو.

انسان مریض است چون بد ساخته شده.

27 Artaud, *Oeuvres Completes*, vol. XII, 84

28 Deleuze and Guattari, *Anti-Oedipus*, 3

29 *Ibid.*, 5

30 A. Angyal, 'Disturbances in Thinking in Schizophrenia', in J. S. Kasanin (ed.), *Language and Thought in Schizophrenia* (Berkeley/LA: University of California Press, 1964) 120.

عزم باید کرد به لخت کردنش و به
دورریختن
آن ریزه‌جانوری که با خارشی کشنده می‌اندازدش،

خدا،
و با خدا
اندام‌هایش.

چون می‌توانی مرا ببندی اگر می‌خواهی
اما هیچ چیز به دردخورتر از یک اندام نیست.

همین که از او یک بدن بی‌اندام درست کردید
او را خلاص کرده‌اید از تمام
اتوماتیسم‌ها و سپرده‌ایدش به آزادی
راستینش.^{۳۱}

بدن را اندام‌هایش پردازش می‌کنند، به نحوی که بدن اندام‌هایش را بازپردازش می‌کند. «آزادی راستین» اش بازپردازش برون‌شخصی انتزاع غیراندام‌وار است: یک تن‌دارشدن شیزوئید بیرون از بستار اندام‌وار. اگر زمان پیش‌رونده باشد، شیزوفرن‌ها از امنیت انسانی می‌گریزند، اما در واقعیت از آینده نشت یا رخنه کرده‌اند. آن‌ها از بدنی بی‌اندام می‌آیند، قلمروزداجای سایبریا، یک منطقه‌ی براندازی که پلتفرم جنگ چریکی در مقابل قضاوت خداست. آرتو در ۱۹۴۷ بر مبنای هژمونی جهانی آمریکا از پاگرفتن **نظم جهانی جدید** یا از سیستم امنیت انسانی گزارش می‌دهد، و الگوی جنگ‌آوری متجاوزانه‌ای را توصیف می‌کند که این نظم یا سیستم نیاز دارد تا «از آن بی‌معنایی کارخانه در برابر تمام هم‌رویدادی‌هایی دفاع کند که هیچ جای دیگر نمی‌توانند سربرآورند».^{۳۲}

دوران آمریکایی هنوز باید رمزگشایی شود، و این پیشنهاد که آرتو دامنه‌ای از تعارض‌ها را پیشینی می‌کند که نقطه‌اوج‌شان جنگ ویتنام بوده ضرورتاً معادل با همدستی در گفتارهای ضدامپریالیستی پوسیده‌ای نیست که نهایتاً خودشان را برحسب تقبیح مارکسیست‌لنینیستی فرایندهای بازار و ترویج زمین‌سیاسی‌شان سازمان می‌دهند. توصیف آرتو از فن‌نظامی‌گری آمریکایی سست‌ترین پیوندها را با جدل‌های سوسیالیستی دارد، آن هم به رغم درهم‌تنیدگی سفت‌وسختش با مضمون تولید. تولیدگرایی ترسیم‌شده به دست آرتو از خلال اولویت مفروض گرفته‌شده‌ی نفع طبقاتی تفسیر نشده است، حتی وقتی به اکسیوماتیک انسان‌زدوده‌ی بیشینه‌سازی سود تقلیل یافته است. در عوض، «ضرورت دارد که با استفاده از هر فعالیت ممکن طبیعت را با هر آنچه می‌تواند تعویض شود تعویض کنیم»^{۳۳}: الزام به جانشینی صنعتی، رد کردن تولید از قیف سازماندهی اجتماعی کار. آپاراتوس صنعتی امنیت اقتصادی از راه شرکت پیش می‌رود: سازماندهی خرده‌اجتماعی و استبدادی فرایند کار. آزمایش سینرژیک زیر بار منطقه‌ی نسبتاً قلمروزدوده‌ی مناسبات متکی بر دستور و فرمان فرومی‌شکند، انگار

31 Artaud, *Oeuvres Completes*, vol. XIII, 104.

32 Ibid., vol. XIII, 73

33 Ibid., vol. XIII, 72

زندگی عاقبت سازماندهی‌اش باشد، اما «به خاطر اندام‌ها نیست که زندگی می‌کنیم، اندام‌ها نه زندگی بلکه خلافت هستند.»^{۳۴}

طبیعت امر بدوی یا امر ساده، و قطعاً امر روستایی یا دست‌نخورده، امر آلی یا جان‌دار، یا امر معصوم نیست. طبیعت فضای هم‌رویدادی، یا سنتز نقشه‌ریزی‌نشده است که به همین دلیل با حوزه‌ی صنعتی تقدیر محتوم فرجامین مغایرت دارد. نقد آرتو بر آمریکا همان‌قدر بوم‌شناختی نیست که سوسیالیستی: همان‌قدر محافظ طبیعت اندام‌وار نیست که محافظ یک جامعه‌جویی اندام‌وار. نه بیگانگی تولید کالایی بلکه افتادن سایه‌ی «دودکردن مصنوعات» بر پیوت و «مورفین راستین» است که در تشخیص طبی آرتو از عصر آمریکایی به گردش درمی‌آید.^{۳۵} این توسعه به مسخره گرفته شده است دقیقاً چون *اولی اندام‌وارتر است*، به‌طور مکانیکی در ماکروارگانسمی صنعتی مشارکت دارد، و از این‌رو هذیان را با قضاوت خدا تسویه می‌کند. پیوت و سیستم عصبی انسان یک همزیستی یا ماشینیزم موازی را سر هم می‌کنند، همچون زنبور بی‌عسل و گل ارکید، و تمام سایر ماشین‌آلات دیگر این سیاره. سرمایه طبیعت را بیش‌از اندازه توسعه نداده است، بلکه شیزوفرنی را توسعه‌نیافته گذاشته است، و به همین دلیل است که طبیعت در مغایرت با سازماندهی صنعتی قرار گرفته و نه در مقابل تشدید سایر تکنیک، یا همگرایی غیراندام‌وار: «واقعیت... هنوز ساخته نشده است.»^{۳۶} شیزوفرنی طبیعت در مقام تحول جهشی سایر مثبت است، در جنگ با گره‌ی امنیتی قضاوت اندام‌وار.

بدن بدن است،

تنهاست و بی‌نیاز از اندام‌ها،

بدن هرگز یک اندام‌واره نیست،

اندام‌واره‌ها دشمنان بدن‌اند،

کرده‌هایمان

یکسر تنها بدون کمک هیچ

اندام

انجام می‌شوند،

هر اندام یک انگل است،

کارکردی انگلی را تجدید می‌کند

مقدر به اینکه سبب زیستن یک موجود شود

که نباید آنجا باشد.

اندام‌ها فقط برای این درست شده‌اند که به موجودات

چیزی بدهند

برای خوردن...^{۳۷}

اندام‌ها همچون شته‌ها روی موتور بی‌حرکت شدن می‌خزند، شاره‌های اشتدادی را می‌مکند که آن‌ها را به نحوی سایرنتیک به مؤلفه‌های یک ماشینیزم فهم‌ناپذیر دگرگون می‌کند. شیرابه دارد غریب‌تر می‌شود، و حتی اگر حشره‌های چاق مناسبات مالکیتی که به‌طور روان‌پزشکینه پلیسی شده‌اند فکر کنند که آن‌ها سبب

34 Ibid., vol. XIII, 65

35 Ibid., vol. XIII, 74

36 Ibid., vol. XIII, 110.

37 Ibid., vol. XIII, 287

روی دادن همه چیز می‌شوند، باز هم باید گفت که آن‌ها دارند برنامه‌ای را پی می‌گیرند که تنها شیروفرنی می‌تواند رمزگشایی‌اش کند.

شدن‌های غیراندام‌وار با اثرگذاری به عقب، با قلب و تعویض، اتفاق می‌افتند. آن‌ها گرایش‌هایی هستند گواه عفونتی از آینده. امواج همگرا روی بدن قلق‌گیری می‌کنند، تمامیت اندام‌واره را با استفاده از علیتی وارون‌شده اما غیرغایت‌شناختی برمی‌اندازند، توسعه‌ای پیشرونده را دربرمی‌گیرند و جهت دوباره‌ای به آن می‌دهند. همین‌که سرمایه به‌نحوی شیروفرنیایی با ماتریس تصادم می‌کند، رسوب‌گذاری‌های صعودی مبادله و میراث اندام‌وار به‌واسطه‌ی شدت‌های نزولی تن‌دارشدگی مجازی در هم تلفیق و ذوب می‌شوند.

«کدام یک اول می‌آید، مرغ یا تخم‌مرغ...»^{۲۸} پردازش ماشینی یا بازپردازش‌اش با بدن بی‌اندام؟ بدن بی‌اندام تخم‌کپهانی‌ست: ماده‌ی مجازی که زمان را بازبرنامه‌ریزی می‌کند و تأثیر پیشرونده را بازپردازش می‌کند. آنچه زمان همواره خواهد بود هنوز طراحی نشده است، و آینده به شیروفرنی درز می‌کند. شیرو تنها یک سبب‌شناسی دارد درمقام زیربرنامه‌ی بازپردازش نزولی.

چطور می‌توان از پزشکی انتظار داشت که با اخلاص‌گری‌هایی که از آینده می‌آیند بسازد؟

پس ازین قرار است:

راز بزرگ فرهنگ سرخ‌پوستی
بازگرداندن جهان به صفر است،
همیشه،

اما زودتر

۱: خیلی دیرتر از زودتر

۲: که یعنی

زودتر

از خیلی زود،

۳: که یعنی خیلی زود نمی‌تواند

برگردد مگر زودتر بلعیده باشد

خیلی زود را،

۴: که یعنی در زمان

خیلی زود

جلوتر است از

هر دو خیلی زود

و زودتر،

۵: و این هم جلو می‌اندازد زودتر را

آن خیلی دیر را

که هیچ نمی‌گوید

و همیشه آنجاست،

که نقطه به نقطه

خالی می‌شود

هرچه زودتر.^{۳۹}

یک مدار سایبرمنفی یک لوپ در زمان است، درحالی‌که یک مداربندی سایبرمثبت خود زمان را لوپ می‌کند، امر بالفعل و امر مجازی را در فروپاشی نیمه‌بسته‌ای روی آینده یکپارچه می‌کند. تأثیر نزولی عاقبت پیچیده‌سازی نوظهور صعودی‌ست، یک سرعت گرفتن گسترده درون تغییر فاز آخرالزمانی. مدارها داغ‌تر و غلیظ‌تر می‌شوند وقتی اقتصاد، روش‌شناسی علمی، نظریه‌ی نو تکاملی، و هوش مصنوعی گرد هم می‌آیند: ماده‌ی زمینی هوش خودش را با برخورد به بدن بی‌اندام مساوی صفر و اثرگذاری بر آن برنامه‌ریزی می‌کند. رخنه از آینده به خودش ظرافت می‌دهد وقتی سرمایه به روی شیزوتکنیک گشوده می‌شود، همراه با زمانی که از وارون پس‌موج سایبرنتیک به سمتش شتاب می‌گیرد، یک شمارش معکوس غیرخطی مسابقه‌ای تا سوئیچ سیاره‌ای.

شیزوکاوی تنها به این دلیل ممکن بود که داریم با سرعت به سمت اولین دیوانگی جهان‌شمول یکپارچه پرتاب می‌شویم: سیاست منسوخ است. کاپیتالیسم و شیزوفرنی آینده‌ای را هک می‌کند که فروپاشی را به نقطه‌گذاری‌اش برنامه می‌ریزد، با چاره‌ناپذیری قریب‌الوقوع انقلاب و ویروسی اتصال می‌گیرد: امتزاج نرم. نه دیگر عفونت‌های تهدیدگر یکپارچگی ارگانیزم‌ها بلکه بقایای ایمن سیاسی که مانع یکپارچگی کنترل ویروسی جهانی می‌شوند. زندگی رفته‌رفته در چیزی تازه خاتمه یافته است، و اگر فکر می‌کنیم این می‌تواند متوقف شود باید گفت که ما حتی از آنچه به نظر می‌رسد هم احمق‌تریم.

x

چه حسی دارد که از آینده به امروز قاچاق شویم تا شرایط صعودی‌اش را براندازیم؟ یک سایبرچریک بودن، پنهان در استتار انسانی چنان پیشرفته‌ای که حتی نرم‌افزارمان هم بخشی از نقاب‌مان است؟ دقیقاً همین‌طور؟

Source: Nick Land, *Circuitries*, in *#ACCELERATE: The Accelerationist Reader*, 251-274.